



بخش دوم

قالب‌های شعر فارسی

قصیده

- دل من همی داد گفستی گواهی
بلی هرچه خواهد رسیدن به مردم
۳ من این روز را داشتم چشم و زین غم
جدایی گمان برده بودم ولیکن
سپردم به تو دل، ندانسته بودم
۶ دریغا دریغا که آگه نبودم
همه دشمنی از تو دیدم ولیکن
مرا خوارداری و بی قدر خواهی
۹ ز قدر من آن گاه آگاه گردی
وزیر ملک، صاحب سیّد، احمد^۱
زمین و هوا خوان بدین معنی او را
۱۲ دلش را پرست، ارخرد را پرستی
زگیتی به دو چیز، بس کرد و آن دو
ایا مصطفی سیرت مرتضی دل
۱۵ دل مهتران سوی دنیا گراید
تو را دیده ام قادر و پارساوش
جوابی دهی، شور شهری نشانی
۱۸ به روی و ریا کار کردن ندانی
هزار آفرین باد بر تو ز ایزد
که باشد مرا روزی از تو جدایی
بر آن، دل دهد هر زمانی گواهی
نبودست با روز من روشنایی
نه چندان که یک سو نهی آشنایی
بدین گونه مایل به جور و جفایی
که تو بی وفا در جفا تا کجایی
نگویم که تو دوستی را نشایی
نگر تا بدین خو که هستی نیایی
که با من به درگاه صاحب درآیی
که دولت بدو داد فرمانروایی
که حلمش زمین است، طبعش هواپی
کفش را ستای، ار سخا را ستایی
چه چیز است : نیکی و نیکو عطایی
که هم نام و هم کُنیت مصطفایی
تو دایم سوی نام نیکو گرایی
شگفت است با قادری، پارسایی
حدیثی کنی، کار خلقی گشایی
ازیرا که نه مرد روی و ریایی
که تو درخور آفرین و ثنایی

۱ - این قصیده در مدح خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی، وزیر سلطان محمود و سلطان مسعود

به شغل دل و رنج تن کم نکردی
 ۲۱ چه نیکو خصالی، چه نیکو فعالی
 تو را بد که خواهد، تو را بد که گوید؟
 خلاف تو بر دشمنان نیست فرخ
 ۲۴ همی تا بود در سرای بزرگان
 کند چشمشان از شبّه مهره بازی^۱
 به جز مر تو را هیچ کس را مبادا
 ۲۷ بپاید وی اندر جهان شاد و خرم
 به صد مهرگان دگر شاد کن دل
 به هر جشن نو، فرخی مباح تو
 از این تازه رویی و زین خوش لقایی
 چه پاکیزه طبعی، چه پاکیزه رای
 که هرگز مباد از بد او را رهایی
 ازیرا که تو برکشیده‌ی خدایی
 چو سیمین بتان، لعبتان سرایی
 کند زلفشان بر سمن مُشک‌سای
 ز بعد ملک بر جهان کدخدایی
 تو در سایه‌ی رأفت او بپایی
 که تو شادی و فرخی را سزایی
 کند بر تو و شاه، مدحت سرایی
 «فرخی سیستانی»

در شعری که خواندید، نظام قافیه‌ها چگونه است ؟
 قافیه‌ی مصراع اول با مصراع‌های زوج یک‌سان است. قالب شعری که قافیه‌های
 آن، این گونه باشد و تعداد ابیات آن از پانزده بیت بیش‌تر شود، **قصیده** نام دارد.^۲
 قصیده شعری است که از نیمه‌ی قرن سوم هـ. ق. در ادبیات فارسی به تقلید از شعر
 عربی پدید آمد. این گونه شعر از آغاز شعر فارسی (قرن سوم) تا روزگار ما مورد توجه
 شاعران بوده، اما روزگار اقتدار و رواج فوق‌العاده‌ی آن، قرون سوم تا ششم هـ. ق.
 است.

در قصیده‌ای که خواندید، بخش‌های زیر دیده می‌شود :
مطلع: بیت نخستِ قصیده، مطلع نامیده می‌شود. مطلع، آغاز سخن است و شاعر

۱ - معنی مصراع : چشمشان با مردمک سیاه، حيله‌گری می‌کند و آدمی را می‌فریبد.

۲ - قآنی شیرازی قصیده‌ای دارد با مطلع :

سحر چو زمزمه آغاز کرد مرغ سحر به سان مرغ سحر از طرب گشودم بر
 در ستایش علی(ع)، که سیصد و سی و هفت بیت است و گمان می‌رود بلندترین قصیده‌ی زبان فارسی باشد.

می‌کوشد تا لفظ و معنی آن جذّاب و دل‌نشین باشد تا مخاطب را به خواندن شعر یا شنیدن آن برانگیزد.

تغزل: در بیت اوّل تا هشتم شعری که خواندید، دقّت کنید. این ابیات از نظر محتوا با بیت‌های بعدی چه تفاوتی دارند؟ شاعر در آن‌ها از معشوق و جدایی و بی‌وفایی او سخن می‌گوید و این بیت‌ها را پیش درآمد سخن قرار می‌دهد تا ذهن مخاطب را آماده سازد و او را به خواندن شعر برانگیزد.

این بیت‌ها را که مقدمه‌ی قصیده‌اند، «تغزل» می‌نامند. محتوای تغزل در قصیده‌های فارسی، عشق، یاد جوانی، وصف طبیعت و... است.

تخلص: شما در درس اوّل با یکی از معانی این اصطلاح آشنا شدید. اینک شما را با معنی دیگر این اصطلاح که خاصّ قصیده است، آشنا می‌کنیم.

به بیت نهم بنگرید و بکوشید ارتباط آن را با ابیات قبلی و بعدی بیابید. با اندکی تأمل درمی‌یابید که شاعر به یاری این بیت، تغزل قصیده را به تنه‌ی اصلی آن — که مقصود اصلی اوست — پیوند زده است. این بیت که شاعر به وسیله‌ی آن از مقدمه رهایی می‌یابد و به اصل گفتار می‌پردازد، «تخلص» نام دارد. زیباترین تخلص، تخلص یک بیتی است؛ زیرا از ایجاز بیش‌تری بهره‌مند است.

تنه‌ی اصلی قصیده: چنان که می‌بینید، شاعر پس از تخلص به مدح ممدوح پرداخته و در بیت‌های یازدهم تا بیست و سوّم به ستایش خصلت‌های نیکوی او، زبان گشوده است. این بخش، اصلی‌ترین قسمت قصیده است؛ زیرا مقصود اصلی شاعر را دربر دارد. محتوای این بخش می‌تواند مدح، رثا، وصف، پند و اندرز، حکمت و عرفان باشد که عمده‌ترین مضامین قصیده‌های فارسی است.

شریطة و دعا: به بیت‌های بیست و چهارم تا پایان قصیده دقّت کنید؛ محتوای ابیات و نحوه‌ی بیان آن‌ها با ابیات قبلی متفاوت است. در این ابیات، شاعر با بیان شرط‌هایی، برای ممدوح خویش عمر جاودانی خواسته و او را دعا کرده است. این ابیات را در چنین قصایدی «شریطة و دعا» گویند.

تجدید مَطَّلَع : می‌بینید که مطلع قصیده، مُصَرَّع است. حال اگر در میان قصیده‌ای بیتی مُصَرَّع بیاید، گوئیم که شاعر «تجدید مطلع» کرده است. این کار زمانی صورت می‌گیرد که شاعر بخواهد از مطلبی به مطلب دیگر برود و از طرف دیگر بتواند از قافیه‌های قبلی استفاده کند. **خاقانی شروانی** و **سعدی شیرازی** در بعضی از قصاید خود، تجدید مطلع کرده‌اند.

خاقانی در قصیده‌ای با مطلع :

عشق بی‌فشرد پا بر نَمَطِ کبریا بُرد به دست نخست، هستی ما را ز ما^۱
سه بار تجدید مطلع کرده و سعدی در قصیده‌ای با مطلع :
به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار
یک بار تجدید مطلع کرده است.
توجه : بخش‌هایی نظیر تغزل، تخلص، تجدید مطلع و شریطه تنها در بعضی از قصاید دیده می‌شود.

مَقْطَع : بیت آخر قصیده، مقطع نام دارد ؛ پس، بیت «به هر جشن نو...» مقطع قصیده‌ای است که خواندید. مقطع برای شاعر موجب حسن ختام است ؛ بنابراین، در انتخاب لفظ و معنی آن منتهای کوشش خود را به کار می‌برد.
معمولاً شاعر، تخلص (نام شعری) خود را در مقطع قصیده می‌آورد.

۱ - معنی بیت چنین است : عشق بر بساط بزرگی و شکوه، استوار ایستاد و در اولین دور بازی، تمام هستی ما را از ما گرفت.

قصیده شعری است که مصراع اوّل و مصراع‌های زوج آن هم‌قافیه‌اند و تعداد ابیات آن از پانزده بیت بیش‌تر است.

قصیده‌های مدحی معمولاً چهار بخش دارند :

الف - تَعَزُّلُ: مقدمه‌ی قصیده است با مضامینی چون عشق، یاد جوانی و وصف طبیعت.

ب - تَخْلُصُ: رابط میان مقدمه و تنه‌ی اصلی قصیده است.

پ - تنه‌ی اصلی: مقصود اصلی شاعر است با محتوایی چون مدح، رثا، پند و اندرز، عرفان، حکمت و

ت - شَرِیْطَه و دعا : شامل دعا برای جاودانه بودن ممدوح است و در پایان قصیده و در جواب جملاتی شرطی می‌آید.

مَطْلَع، بیت اوّل قصیده و مَقْطَع، بیت آخر آن است.

تجدید مطلع : آوردن بیتی مُصرَع در اثنای قصیده است برای انتقال از موضوعی به موضوع دیگر و طولانی ساختن قصیده.

تخلّص یا نام شعری شاعر معمولاً در پایان قصیده می‌آید.

رودکی، فرّخی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد، انوری، خاقانی،

سعدی، قآنی، ملک الشعراى بهار، مهدی حمیدی، امیری فیروزکوهی و مهرداد اوستا نامداران عرصه‌ی قصیده‌اند.



شیراز، آرامگاه حافظ

غزل

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
 بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بر چینم^۱
 الا ای هم‌نشین دل که یارانت برفت از یاد
 مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
 جهان پیر است و بی‌بنیاد، از این فرهادکُش فریاد
 که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
 ز تاب‌آتش دوری، شدم غرق‌غرق چون گل
 بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم

۱ - درد برچیدن : تیمارداری کردن ؛ درد چشم را از آن‌خود ساختن یا به تعبیری لطیف‌تر، مستی چشم را برگرفتن و از آن‌خود ساختن.

جهانِ فانی و باقی، فدای شاهد و ساقی

که سلطانی عالم را طفیلِ عشق می‌بینم

اگر بر جای من غیری گزیند دوست، حاکم اوست

حرامم باد اگر من جان، به جای دوست بگزینم

صبح الخیر زد بلبل، کجایی ساقیا برخیز

که غوغا می‌کند در سر، خیال خواب دوشینم

شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین

اگر در وقت جان دادن، تو باشی شمع بالینم

حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد

همانا بی‌غلط باشد که حافظ داد تلقینم

شعری که خواندید، از نظر قافیه همانند قصیده است اما از نظر محتوا و تعداد بیت‌ها با قصیده تفاوت دارد. این قالب که محتوایی عاشقانه دارد و تعداد ابیات آن همواره بیش از پنج بیت است،^۱ «غزل» نام دارد. همانند قصیده، بیت آغاز این نوع شعر را «مطلع» و بیت پایانی آن را «مقطع» می‌گوییم. غزل در قرن ششم ه. ق. یا کمی پیش از آن رواج می‌یابد. بدین گونه که تغزل قصاید به صورت قالبی مستقل درمی‌آید و غزل نام می‌گیرد. محتوای غزل در آغاز عاشقانه است؛ یعنی، شاعر در آن از عشق خود به معشوقی زمینی سخن می‌گوید، زیبایی‌های او را می‌ستاید، از وصالش شادمان می‌شود و از غم جدایی او شکوه و شکایت می‌کند اما با ظهور سنایی، شاعر عارف قرن ششم، معشوق زمینی غزل، جای خود را به معشوق آسمانی می‌دهد و غزل عارفانه پدید می‌آید. در غزل عارفانه، شاعران داستان جدایی خویش را از معبود و معشوق راستین بیان می‌کنند. از ماندن در حصار تنگ وابستگی‌ها می‌نالند و ضمن ستایش رندی و آزادگی و بی‌تعلقی، بزرگ‌ترین مانع رسیدن به حقیقت را خودپرستی می‌دانند. غزل عاشقانه را سعدی و غزل عارفانه را مولانا جلال‌الدین به اوج می‌رسانند اما با ظهور حافظ که سرآمد غزل‌سرایان شعر فارسی است، غزل محتوایی نو می‌یابد؛ یعنی، او

۱ - غزل سه یا چهار بیتی نیز در بعضی از دیوان‌ها دیده می‌شود که به پیروی از استاد همایی آن را «غزل‌ناتمام» می‌نامیم.

در غزل عارفانه با هنرمندی تمام از مضامین و تشبیهات عاشقانه سود می‌جوید تا آن‌جا که گاه تشخیص عارفانه یا عاشقانه بودن غزل، دشوار می‌گردد. توضیح این که در غزل حافظ آن که ستایش می‌شود و شاعر بدو عشق و محبت می‌ورزد، هم می‌تواند معبود باشد و هم معشوق یا ممدوح. از مشروطه به بعد، غزل جنبه‌ی اجتماعی به خود می‌گیرد و کسانی چون فرخی یزدی به سرایش غزل اجتماعی می‌پردازند.

غزل از بدو پیدایی تا پایان قرن یازدهم، قالب رایج و مسلط شعر فارسی است و از آن پس، تا روزگار ما نیز همواره از قالب‌های درجه اول و محبوب شعر فارسی بوده است. شاعران غزل‌سرا معمولاً تخلص (نام شعری) خود را در بیت پایانی غزل می‌آورند.

غزل: شعری است حداقل در پنج بیت که مصراع اول و مصراع‌های زوج آن هم قافیه‌اند. درون مایه‌ی غزل عشق، عرفان یا آمیزه‌ای از این دو است اما از زمان مشروطه، مضامین اجتماعی هم به غزل راه یافته است. غزل از قرن ششم رواج یافته و تا روزگار ما همواره از قالب‌های رایج شعر فارسی بوده است. این گونه شعر در آغاز عاشقانه بوده و با ظهور سنایی برای بیان نکات عرفانی نیز به کار گرفته شده است. مولوی، سعدی، حافظ و صائب غزل‌سرایان برتر گذشته و رهی معیری و شهریار از غزل‌سرایان مشهور معاصرند.

خودآزمایی

- ۱ - قصاید مدحی از چه بخش‌هایی تشکیل می‌شود؟
- ۲ - تفاوت اصطلاح «تخلص» در قصیده و غزل را توضیح دهید.
- ۳ - عمده‌ترین مضامین قصیده‌های فارسی را بیان کنید.
- ۴ - قالب قصیده و غزل را از دید محتوا با هم مقایسه کنید.
- ۵ - تفاوت محتوایی غزل‌های سنتی را با غزل‌های پس از مشروطه بنویسید.
- ۶ - با مراجعه به کتاب ادبیات سال دوم شعر «باغ عشق» و «در کوچه‌سار شب» را از دید قالب و محتوا با هم مقایسه کنید.

قطعه

گلی خوش‌بوی در حَمّام روزی رسید از دست مخدومی به دستم
 بدو گفتم که مشکی یا عبیری؟ که از بوی دلاویز تو مستم؟
 بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدّتی با گُل نشستم
 کمال هم‌نشین بر من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

«سعدی»

به قافیه‌های شعری که خواندید، دقّت کنید؛ این شعر از نظر قافیه با قصیده چه تفاوتی دارد؟ چنان که می‌بینید، قافیه تنها در پایان مصراع‌های زوج آن آمده است.

درون مایه‌ی شعری که خواندید، چیست؟ آیا در شعر به مطالب مختلفی اشاره شده است؟ شعر از آغاز تا پایان درباره‌ی «تأثیر هم‌نشین نیکو» سخن می‌گوید؛ یعنی، وحدت موضوع دارد. شعری را که معمولاً قافیه‌هایی این گونه داشته باشد و در آن درباره‌ی یک موضوع خاص سخن گفته شود، **قطعه** می‌نامیم. ابیات قطعه حداقل «دو بیت» است و قافیه‌ها معمولاً در پایان مصراع‌های زوج می‌آید^۱.

نام‌گذاری قطعه به این نام بدان سبب است که گویا پاره‌ای از میان یک قصیده است. پیدایش قطعه به آغاز شعر فارسی باز می‌گردد؛ زیرا در شعر رودکی، پدر شعر فارسی، قطعات زیبایی یافته می‌شود. پس از او این نوع شعر، میدان طبع آزمایی بسیاری از شاعران بوده است. درون مایه‌ی قطعه معمولاً **اخلاقی، تعلیمی، حکایت، شکایت، مدح، هجو، تقاضا** و ... است. قطعه در دیوان شعر بسیاری از شاعران دیده می‌شود اما شاعرانی که به قطعه‌سرایی شهرت یافته‌اند، عبارت‌اند از: **انوری** (قرن ششم)، **ابن یمن** (قرن هشتم) و **پروین اعتصامی** (قرن چهاردهم).

۱ - یادآوری: قطعه‌ی مصرع نیز در دیوان سنایی و ابن یمن دیده می‌شود.

قطعه : شعری است حداقل در دو بیت که معمولاً مطلع آن مُصرّع نیست و مصرع‌های زوج آن هم قافیه‌اند. قطعه وحدت موضوع دارد و موضوع آن معمولاً مطالب اخلاقی، اجتماعی، تعلیمی، مدح و هجو است. این نوع شعر، در تمام دوره‌ها در شعر فارسی رواج داشته است. انوری (قرن ۶)، ابن‌یمین (قرن ۸)، و پروین اعتصامی (قرن ۱۴) از قطعه‌سرایان مشهورند.



ترجیع بند

وَه وَه که شمایلِت چه نیکوست
هر سرو سهی که بر لب جوست
که فرق کند که ماه یا اوست؟
نه باغ ارم که باغ مینوست
در گردن دیده‌ی بلاجوست
کاندر پی او مرو که بدخوست
این شرط وفا بُود که بی دوست

ای سرو بلند قامت دوست
در پای لطافت تو میراد
مه پاره به بام اگر برآید
آن خرمن گل، نه گل که باغ است
خون دل عاشقان مشتاق
بسیار ملامتم بکردند
ای سخت دلان سست پیمان

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله‌ی کار خویش گیرم

چشمت به کرشمه، چشم‌بندی
 کز چشم بدت رسد گزندی
 در تو رسد آه دردم‌بندی
 بر روی چو آتشت سپندی
 عاقل نشود به هیچ‌بندی
 زیباست ولی نه هر بلندی
 من بعد بر آن سرم که چندی

ای زلف تو هر خمی، کمندی
 مخرام بدین صفت مبادا
 ای آینه، ایمنی که ناگاه
 یا چهره بپوش یا بسوزان
 دیوانه‌ی عشقت ای پری‌روی
 ای سرو به قامتش چه مانی
 یک چند به خیره عمر بگذشت

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله‌ی کار خویش گیرم

یا سبزه به گرد چشمه‌ی نوش
 من سرو ندیده‌ام، قباپوش
 می‌آیی و می‌روم من از هوش
 پسته، دهن تو گفت: خاموش
 بنشین و صبور باش و مخروش
 عیبم مکن آر برآورم جوش
 وانگه به ضرورت از بُن گوش

آن برگ گل است یا بناگوش
 من ماه ندیده‌ام، کُله‌دار
 زان رفتن و آمدن چه گویم
 روزی دهنی به خنده بگشاد
 یاران به نصیحتم چه گویند
 ای خام، من این چنین بر آتش
 تا جَهد بود به جان بکوشم

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله‌ی کار خویش گیرم

شعری که خواندید، از چند بخش پدید آمده است و این بخش‌ها چگونه به هم پیوسته‌اند؟
 این شعر از سه بخش پدید آمده و بیت مُصرَع یک‌سانی با قافیه‌ای مستقل آن‌ها را به هم پیوسته است. شما پیش از این با قصیده و غزل آشنا شده‌اید، هر یک از بخش‌های شعری که خواندید، از نظر قافیه، محتوا و تعداد ابیات همانند یا مشابه کدام یک از آن دو است؟

حق با شماست. هر یک از بخش‌هایی که خواندید، یک غزل است؛ چرا که مصراع اوّل و مصراع‌های زوج آن هم قافیه‌اند و محتوایی عاشقانه دارد. این نوع شعر را **ترجیع‌بند**

می‌گوییم. ترجیع‌بند غزل‌هایی است با قافیه‌های مختلف که بیت یک‌سان مُصرَعی با قافیه‌ای مستقل آن‌ها را به هم وصل می‌کند. به هر یک از غزل‌ها **خانه** یا **رشته** و به بیت تکراری **ترجیع** یا **برگردان** می‌گوییم.

ترجیع‌بند از قالب‌های خاصّ شعر فارسی است و قدیمی‌ترین نمونه‌ی آن را فرّخی سیستانی سروده که مطلع آن چنین است:

ز باغ ای باغبان ما را همی‌بوی بهار آید کلید باغ ما را ده که فردامان به کار آید
درون مایه‌ی ترجیع‌بندهای معروف فارسی **مدح و ستایش** و **عشق و عرفان** است.

زیباترین ترجیع‌بندهای شعر فارسی از سعدی و هاتف اصفهانی است که اولی عاشقانه و دومی عارفانه سروده است. ترجیع‌بندی که در آغاز درس آمده، بندهایی از ترجیع‌بند سعدی است.

ترجیع‌بند: غزل‌هایی است هم‌وزن با قافیه‌هایی متفاوت که بیت یک‌سان مُصرَعی آن‌ها را به هم می‌پیوندند. به هر غزل یک «خانه» و به بیت تکراری «ترجیع» می‌گویند.

ترجیع‌بند خاصّ شعر فارسی است و درون مایه‌هایی چون، مدح، عشق و عرفان دارد.

قدیم‌ترین ترجیع‌بند از فرّخی سیستانی و زیباترین آن‌ها از سعدی (قرن ۷) و هاتف اصفهانی است.

یکی از شرط‌های زیبایی ترجیع‌بند آن است که بیت آخر هر خانه با بیت ترجیع (برگردان) آن، از نظر معنی مناسبتی تمام داشته باشد.